



حافظ

به یاد لعل تو و چشم مست میگویند
ز جام غم، می لعلی که می خورم خون است

صفحه از: علیرضا میرانی

صفحه آخر

■ صاحب امتیاز:
مؤسسه همشهری
■ مدیر مسئول: محسن مهدیان
■ سردبیر: دانیال معمار
■ دبیر تحریریه:
سید مجتبی صادقی
■ معاونان سردبیر:
شهرام فرهنگ، علی عمادی
شاهین امین، حامد فوقانی
■ مدیر فنی: حامد یزدانی
■ مدیر هنری: مهدی سلامی
■ دبیر عکس: امیر پناهیور

■ سیاسی و دیپلماتیک:
■ مدیر: حسین ارجلو

■ شهرنگار:
■ مدیر: پروانه بهرام یزداد
■ دبیر: مریم باقرپور

■ اقتصاد:
■ مدیر: حسین لطفی
■ دبیر: مریم موسی پور

■ تماشگر:
■ مدیر: امیر محمد یعقوب پور
■ دبیر: لیلی خرسند

■ سرزمین من:
■ مدیر: زهرا عباسی

■ تندرستی:
■ مدیر: عیسی محمدی
■ دبیر: مریم سرخوش

■ سرخ:
■ مدیر: جواد عزیزی
■ دبیر: محمد جعفری

■ دانستنیها:
■ مدیر: ساسان شادمان
■ دبیر: زهرا خالجي

■ جامعه:
■ مدیر: فهیمه طباطبایی

■ گزارش:
■ مدیر: مسعود میر
■ دبیر: فاطمه سعیدی نیا

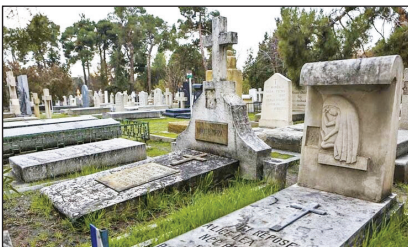
■ ۲۴ سینما و تلویزیون:
■ مدیر: سعید روتی
■ دبیر: علیرضا محمودی

■ صفحه آخر:
■ دبیر: جواد نصرتی

■ طرح و گرافیک:
■ دبیر: محمد علی حلیمی

تهرانگرام

پزشک شاه در قبرستان



قبرستان ممنوعه تهران که با نام قبرستان دولاب نیز شناخته می شود، یک گورستان قدیمی مربوط به مسیحیان است که قدمتش به بیش از ۱۲۰ سال می رسد. همچنان که قدمت سکونت آramنه در دولاب از دیگر محله های پایتخت بیشتر است، قبرستان آramنه دولاب نیز قدیمی ترین قبرستان آramنه در تهران است. این محدوده در گذشته های دور زمین کشاورزی بود که بعدها تبدیل به قبرستان شد. نخستین فردی که در این منطقه به خاک سپرده شد، دکتر «لویی آندره ارنست کلوک» پزشک اختصاصی محمدشاه و ناصرالدین شاه قاجار بود. «کلوک» در سال ۱۸۵۵ در این خاک دفن شد. پس از آن بود که قبرستان آramنه توسعه پیدا کرد و به تدریج به قبرستان دولاب معروف شد که اکنون شمار زیادی از اموات آramنه از جمله نخبگان و مشاهیر آramنی در آن دفن شده اند.

تهران نامه

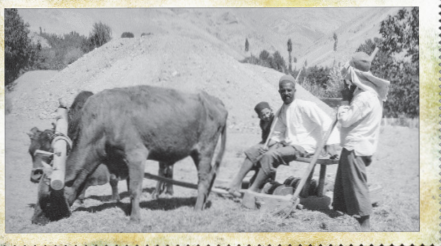


پولساز ترین شغل تهران

بالان دوزی و نعل بندی جزو پولساز ترین مشاغل تهران بود؛ شغلی که با وجود نان و آب دار بودنش، باب دل جوان ها نبود. بازارچه «عباس هنرندی» انتهای بازار چهارسوق که به یک سره ای ختم می شد تا حوالی حرم حضرت عبدالعظیم (ع) از راسته های معروف نعل بندان تهران قدیم بود. بالان دوزی هم از مشاغل هم خانواده نعل بندی محسوب می شد؛ چرا که در گذشته رفع و رجوع امور خانه و محل کسب و کار بدون چهارپا میسر نبود و قرار گرفتن اشیا و افراد هم روی چهارپا مستلزم داشتن بالان بود. مثل معروف «یکی به نعل می زند و یکی به میخ» را شاید زیاد شنیده باشید. این مثل با خودش حکایتی از حرفه نعل بندان دارد که روزگاری برای کسب رزق و روزی به نعل و میخ می زدند.

تهران مصور

بهترین گلایل های تهران در اوین



اوین از روزگار قدیم ۹ کشتزار وسیع و بزرگ داشته که بسیاری از آنها در مسیر عبور آب قرار داشته اند. کشتزار های اوین بعدها به باغ های سرسبز تبدیل شدند، اما برخی از آنها با گذشت زمان از گزند تخریب ها و ساخت وساز های بی رویه در امان نماندند و اکنون فقط نامی از آنها باقی مانده است. کشتزار گل میانه که بین ۴ گلزار بزرگ و در مسیر عبور آب واقع شده بود، گلایل های معروفی داشت و اکنون ساختمان «هرگز همایش های بین المللی اجلاس سمران» در همین مکان ساخته شده است. بخشی از گل تهران هم از کشتزار های گل میانه برداشت می شد. کشتزار بسرخک، سرلوح، باغ چاله، قلقله، نوگیریه، دره سبزه ک یا دره سوزک و دره حلیمه خاتون از جمله کشتزار های اوین بودند که امروز هیچ اثری از آنها باقی نمانده است.

کشتزار گل میانه که بین ۴ گلزار بزرگ و در مسیر عبور آب واقع شده بود، گلایل های معروفی داشت و اکنون ساختمان «هرگز همایش های بین المللی اجلاس سمران» در همین مکان ساخته شده است



مهمان سیمین و جلال می شویم

گزارشی تصویری از خانه موزه آل احمد و دانشور در دزاشیب که در بهار دیدنی است

بهار هر شهر، چون نگین فیروزه ای است در کاب انگشتگر طبیعت که شهروندان را به سوی خود می کشاند تا در این روزهای رؤیایی، دمی در پهنای کوی و برزن های آردیبهشتی، قدمی بزنند و دل هایشان را با روح طبیعت هم فاز کنند. آردیبهشت تهران هم، پهبشتی است ناگفتنی؛ به خصوصی محله های شمال شهر و کوچه های پر دار و در خشت که هوش از سر آدمی می برد و کلاه از سر می اندازد تا جیر، ولنجک، محمودیه، دربند، و... اما اگر این روزها پیاده روی در خیابان شهید باهنر و محله دزاشیب را

سیدروش طباطبایی پور



بنای خانه موزه سیمین و جلال

یکی از نامه های جلال به سیمین در همین سال ها می خوانیم: «سیمین، تو کم خندیدای. این خانه را نمی کنم تا صدای خنده های تو از اجرهای آن بلند شود». خلاصه اینگونه به نظر می رسد که جلال با عشق، اجرهای این خانه دوطبقه را روی هم گذاشت و آن را در زمینی به وسعت ۴۲۰ مترمربع و زیربنایی در ۲۲۰ مترمربع در همان سال بنا کرد.

سقف های این خانه، علاوه بر اینکه نفس های این زوج ادبی را تجربه کرده اند، حضور بزرگانی از ادبیات ایران مثل نیما یوشیج و احمد شاملو را نیز و علاقه و با کمترین امکانات، ساخت خانه را آغاز کرده که این موضوع، در نامه های میان این دو در سال های ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۲ دیده می شود. مثلا در

در بهار سال ۱۳۲۷ شمسی، سیمین و جلال همدیگر را در مسیر بازگشت سفری از شیراز با اصفهان به تهران یافتند و به هم دل بستند. در آن روزگار، جلال سر زبان ها افتاده بود و پشه تازگی «از رنجی که می بریم» خود را منتشر کرده بود؛ اما سیمین، همچنان گمنام بود و جویای نام. ۴ سال بعد از دواج، سیمین برای تحصیل به آمریکا می رود و جلال، در زمینی که در گذشته در دزاشیب خریده بود، سنگ بنای همین خانه را می گذارد. از نوشته های سیمین و جلال، مشخص است که جلال، در نهایت عشق و تلاش، خانه را آغاز کرده که این موضوع، در نامه های میان این دو در سال های ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۲ دیده می شود. مثلا در

از محله دزاشیب چه خبر؟

از گذشته های دور، محله دزاشیب به خاطر آب وهوای دل انگیزش، پاتوق برخی درباریان و متمولان تهران بود که وقتی شهر تهران دلشان را می زد، به این نقطه بیلاقی در اطراف تهران قدیم سر می زدند. شاهد این سخن، حمامی قدیمی در دزاشیب است که محل آمد و شد رجال سیاسی تهران بود و به همین مناسبت، به حمام «رجال» معروف است. برخی تاریخ این روستای شمالی شهر تهران را به بیش از ۷۰۰ سال پیش نسبت می دهند، اما خانه های قجری و تکیه باقیمانده در این محله، لافل تا ۲۰۰ سال تاریخ این محله را تأیید می کند. روستایی که روی شیب بنا شده بود و در مکاتبات اداری دهه ۲۰ خورشیدی به آن دزاشیب می گفتند.

سیمین و جلال که بودند؟

کنار دروس حوزوی، در کلاس های شبانه دارالفنون هم شرکت کرد و با مدرک کارشناسی ادبیات، به معلمی مشغول شد. اگر چند کتاب او را خوانده باشید، اعتراف خواهید کرد که امضای جلال، در همان سبک نوشتاری اوست. آثاری مثل «مدیر مدرسه» و «غرب زدگی» از جمله آثار اوست.

او مترجم چیره دستی هم بود و از نخستین زنانی است که در داستان کوتاه، پا نهاد. به گواه بسیاری از منتقدان ادبی مانند گارترین اثر سیمین، رمان «سووشون» است. اما جلال به سختی تحصیلات خود را گذراند؛ چون پدرش نمی خواست او در مدارس دولتی آن روزگار تحصیل کند. پس او را به حوزه فرستاد، اما جلال در

سیمین و جلال هر دو از نویسندگان شناخته شده در ادبیات ایران هستند. سیمین در سال ۱۳۲۸ از دانشگاه تهران، مدرک دکترای خود در رشته ادبیات فارسی را گرفت و برای تحصیل در رشته زیبایی شناسی، به دانشگاه استنفورد آمریکا رفت و در سال ۱۳۳۸، استاد دانشگاه تهران در رشته باستان شناسی و تاریخ هنر شد.

در خانه موزه چه خبر؟

شهرداری تهران پس از وداع سیمین با این جهان، این خانه خاطره انگیز را در سال ۱۳۹۳ خرید تا پس از مرمت آن را به موزه تبدیل کند. اما به دلایلی، این فرایند تا ردیبهشت سال ۱۳۹۷ طول کشید و در چنین روزهایی در خانه سیمین و جلال به سوی دوستداران ادبیات ایران باز شد. ساختمانی اجری، حوضی در وسط حیاط و باغچه هایی با صفا، محیط این خانه را دلنشین تر کرده است. وقتی پا در خانه موزه می گذارید، مجسمه مومی سیمین، روی صندلی نشسته است و انگار قرار است به ما خوشامد بگوید. شاید هم هنوز رفتن جلال را باور نکرده و چشم به راه اوست. طبقه همکف از اتاق نشیمن، کتابخانه و آشپزخانه تشکیل شده. در جایی که احتمال جلال بیشتر آثارش را آنجا خلق کرده با مجسمه مومی جلال در انتظار ماست. علاوه بر حس تجربه عاشقانه این زوج ادبی در محیط خانه، شما می توانید در این خانه موزه، از همه آثار این دو نویسنده تأثیرگذار دیدن کنید. کتاب های شخصی این دو، وسایل قدیمی، تعدادی عکس قدیمی، عقدنامه سیمین و جلال، حلقه از دواج آنها و بسیار وسیله دیگر، شما را به یاد خاطره های پر فراز و نشیب این دو نویسنده بزرگ می اندازد.

مکت



یادداشت

وداع تدریجی با چنارستان



حدود ۵۰۰ سال پیش وقتی دلاواله از دروازه شمیران وارد

علیرضا زمانی

تهران شد و از مسیر رو به شهر دروازه که همان خیابان پامناار امروز می شود، به تهران پا گذاشت، بهت زده با دیدن آن همه درخت و چنار و باغ، تهران را چنارستان نامید و با کمی استراحت در یکی از همین باغ های اطراف دروازه شمیران (محدوده تقاطع امیرکبیر و پامناار امروز) نام چنارستان را در سفرنامه اش، به جای تهران جاودانه نمود...

در رویکرد توسعه تاریخی تهران عادت بر آن بوده تا تهرانی های گذشته را عاشق طبیعت قلمداد کرده و با این حربه تهرانی های امروز را یکسره مورد مؤاخذه قرار دهیم. اینکه طبیعت تهران در سه چهار دهه گذشته با شتاب سرسام آوری به دست مردم و سوداگران زمین و برج و سیاست های غلط ما به شکل فاجعه باری از میان رفته، بدان معنا نیست که گذشتگان ما در توسعه تاریخی و در پی سود و صرفه همان بلا را بر سر طبیعت نیاورده باشند که ما آورده ایم. تنها فرقی گذشته با امروز حجم بهت آور نابودی طبیعت بوده که محصول توسعه تکنولوژی روزافزون دهه های اخیر ایران بوده است؛ همان تکنولوژی که قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم طبیعت غرب عذابی الیم از آن کشید... عذابی که تنها چنددهه است که با قوت گرفتن احزاب و نهادهای سبز، فرو کاهیده و به سبب خواست ملت ها، دولت ها و حکومت ها احترام به طبیعت را سرلوحه کار خود قرار داده اند. درست که ما تهرانی ها طبیعت شمیران را در سالیان اخیر به سوی نابودی کشانیدیم، اما نابودی و تخریب روستاهای شمیران از دوره پهلوی اول و از سال ۱۳۳۵ که روستاهای شمیران رسماً محله های تهران اعلام شدند، از سوی گذشتگان تهرانی و غیر تهرانی مهاجر آغاز شده بود و با وقتی آغامحمدخان تهران را پایتخت نمود، عودالاجان جدید به جای همان چنارستانی برپا شد که دلاواله از آن یاد کرده و در توصیف تهران قدیم بسا افتخار از آن یاد می کنیم؛ چنارستانی که در سودای پول و قدرت دوره فعلی شاهی، بهترین محله تهران گردید. عودالاجان آن زمان ها همان شمال شهر و منطقه یک امروز تهران بود. حتی بعدها که تهران حصار ناصری برپا گردید، عودالاجانی های پربول و سرمایه و صاحب نفوذ صاحب منصب، کوچ خود را به باغ های بکر و دست نخورده محله جدید شمالی تهران به نام دولت آغاز کردند و تمامی باغات شمالی تهران که با گسترش شهر در محدوده شهری واقع شده بود، یک به یک تفکیک و تقسیم و اسیر و نابود خانه سازی نمودند.

باغ های غربی و شرقی شهر هم دست کمی از محله دولت نداشتند و ساختمان های محله های امیری به و منیریه و عین الوکله (ایران امروز) جای درختان و باغ های این مناطق سر بر آوردند. البته تهرانی ها، به خاطر نوع معماری خانه های، به صورت شخصی بیشتر از ما تهرانی های امروز به طبیعت علاقه داشتند اما منظر شهرسازی و آنجا که پای سود و صرفه میان بود، همان راه و روشی را برگزیدند که ما امروزه برگزیده ایم. گذشته شهرسازی تهران حاکی از آن است، مدیریت شهری برای جلوگیری از بین رفتن باقی میراث طبیعی و زیست محیطی تهران، نیازمند آن است تا توسعه ناموزون تاریخی تهران و رفتارها و تصمیمات مردم و مسئولین وقت را شناخته، براساس تجربه های گذشته و واقعیت موجود و نه تفتیق و ستایش غیر کارشناسانه گذشته و تصمیمات درست و واقعی اتخاذ نماید... باشد که اندک سرمایه میراث طبیعی شهر در دل آبار تمان ها و برج های قد و نیم قد شهر، از برای آیندگان و فرزندان اهالی تهران به یادگار باقی بمانند...

سوژه روز



از دست رفتن نوجوانی

غول کنکور؛ هیولایی که امسال به ازدهایی سر سر تبدیل شده. موجودی که یک سر آن، همین چند روز پیش از اردیبهشت سر در آورده، سر ۶۰ درصدی آن در خرداد به بچه ها زبان درازی می کند و سر دیگرش، از تیر بر حرارت، به مشتاقان دانشگاه نگرانی می افشاند. این ازدها، سال به سال فرته ر نیز می شود و البته غیر قابل پیش بینی تر؛ سال قبل در دو نوبت دی و تیر برگزار شد، امسال در دو نوبت اردیبهشت و تیر و سال بعد تنها در یک نوبت و سال های بعد در پرده ای از ابهام! و این جماعتی که در تصویر مشاهده می کنید، خانواده هایی بنگران اند که تنها آرزویشان این است فرزندانشان که حالا نوجوانی ششان را بنگرانی و اضطراب از دست داده اند، لافل وارد دانشگاه شوند تا فقط وارد دانشگاه شده باشند و همین!